

بِسْمِ رَبِّ الشَّهَدَاءِ وَ الصِّدِّيقِينَ

شهید مدافع حرم : اکبر شهرباری

نام فرزند : محمدباقر

همکار و هم‌رزم و یکی از دوستان بسیار نزدیک شهید محمود رضا بیضایی که دو روز بعد از شهادت ایشان بشهادت نائل گردیدند.

سنگ سبز رنگ بالای سر مزار شهید: اهدایی آستان مقدس حضرت امام حسین علیه السلام



تاریخ تولد : اول فروردین ماه ۱۳۶۳

محل تولد: تهران

وضعیت تاهل: متاهل

دارای یک فرزند پسر

دانش آموخته‌ی: دانشگاه امام حسین علیه السلام

دانشجوی: رشته ی علوم سیاسی



اعزام به سوریه: بر حسب وظیفه

تخصص: نقشه خوانی - تاکتیک - جنگ های نامنظم

شهادت در تاریخ: اول بهمن ماه سال ۱۳۹۲


محل شهادت: سوریه \_ ریف دمشق

محل دفن: تهران - گلزار شهدای بهشت زهرا سلام الله علیها ، قطعه ۲۶ ، ردیف ۷۲ ، شماره ۱۶



شهید مورد علاقه : شهدای گمنام

---

صفات بارز اخلاقی: 

حافظ کل قرآن ، عامل به قرآن ، بسیار خوش رو و شوخ طبع ، اهل تفریح و گردش خصوصا با دوستان ، ورزشکار ، دل رحم ، دلسوز دیگران و پیگیر برای حل مشکلاتشان ، بخشنده، آمر به معروف و ناهی از منکر ، سر به زیر و با حیا ، با غیرت ، هیاتی ، مطیع رهبر ، احترام به پدر و مادر، کمک به همسر در امور خانه داری، نظامی متخصص و...

---

علاقی: مطالعه ، قرائت قرآن و انس با قرآن، ورزش (فوتبال ، تکواندو ، کوهنوردی و راپل) ، چتربازی ، خوشنویسی ، سفر ، زیارت اهل بیت علیهم السلام و شهداء ، خدمت به شهداء ، شرکت در مجالس اهل بیت (ع) ، مداحی در هیئت و مجالس مذهبی و....

---

□ \* دستنوشته شهید اکبر شهرداری \* □

باسمه تعالی

الهی و ربی من لی غیرک

خدایا خودت می دانی که غیر از تو کسی را ندارم و کسی نیست بجز تو که از درون و برون من آگاه باشد، لذا فقط از تو می خواهم که مرا هدایت کنی و همچنین یاریم کنی و در نهایت به سعادت واقعی برسانی که همان شهادت می باشد. اکبر شهرداری

یکشنبه ۲۳/۱/۸۳

اربعین حسینی

---

نقل از\_ همسر\_ شهید:

همسر عاشق شهادت بود

تمام کارها و اساس زندگی اش

شهادت و پیروی از امام(ره) و رهبر معظم انقلاب پایه گذاری شده بود

می گفت

آرزو دارم تا جوان هستیم امام\_زمان را ببینیم و شهید شویم

و از من می خواست برای شهادتش دعا کنم.

وقتی رسانه ها درگیری های سوریه را نشان می دادند نگران می شدم

با خود فکر می کردم احتمال دارد همسر من هم شهید شود.

روزی که می خواست به ماموریت برود به او گفتم

بگذار محمدباقر بیشتر تو را ببیند.

گفتم تو تازه بابا شدی.

اما او بند این حرفها نبود.

اکبر عاجزانه دعا می کرد و زجه می زد و از خدا شهادتش را می خواست.

سال ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ اربعین پیاده به کربلا و زیارت امام\_حسین (ع) رفت،

عاجزانه از امام حسین(ع) می خواست شهادت را نصیبش کند.

مدت زندگی ما آنقدر کوتاه بود که خاطره و حرف خاصی نمی ماند.

در طول زندگی ۲ ساله ام دو بار سفر زیارتی مشهد و یک بار سفر کربلا رفتیم.

"اکبر" آدم "توداری" بود. وقتش را بیشتر صرف مطالعه و قرائت قرآن می کرد

وقت برایش تنگ بود.

به شهدا خیلی علاقه داشت خیلی از خاطرات کتاب شهدا را خوانده بود.

آخرین تماس ما شب دوشنبه بود

از احوال من

از پسرمان "محمد باقر" سوال کرد.

می گفت

نماز دعا یادت نرود،

می دانستم راجع به شهادتش می خواهد دعا کنم

ناخودآگاه هنگام دعا یادم می آمد،

می گفتم

خدایا اکبر هر چه می خواهد به او بده

هر چه خودت صلاح می دانی

همان شود.

خوب جایی به شهادت رسید

شهادت گوارای وجودش.

به نظرم در دو سال زندگی مان

رفتارش رفتار آدم عادی نبود.

خیلی معنوی بود

به خدا نزدیک بود

کسی که نمازش را اول وقت می خواند

نمازش را باعشق می خواند.

به من می گفت

بیا تصمیم بگیریم هر جا بودیم در خیابان و مهمانی نمازمان را اول وقت بخوانیم

نماز\_اول\_وقت

ما را به همه جا می رساند.

می گویند اکبر به پدر و مادرش احترام می کرد.

روی قرائت قرآن دقیق بود که روزی یک ساعت قرآن بخواند

به حلال و حرام و لقمه حلال اهمیت می داد .